

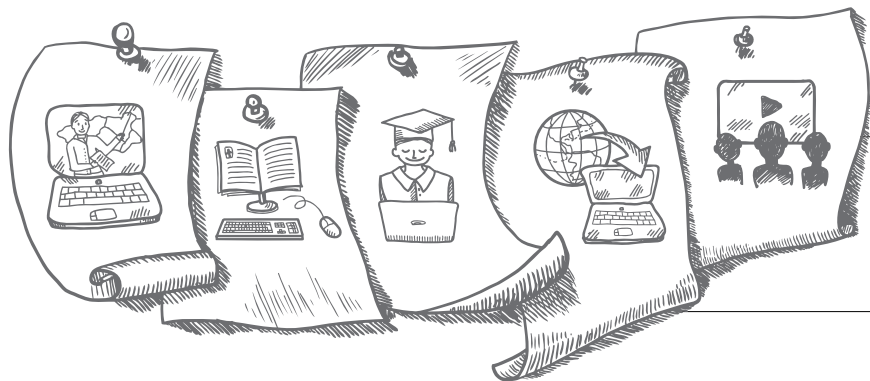


خرده‌گیری بر مدرسه

در سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران شدم؛ درحالی که شوق معلم شدن مرا به این مکان کشانده بود. سری پرشور و دلی پر امید داشتم و تشنه یادگیری و مشتاق خواندن بودم. در کلاس‌ها با ذوق و شوق حاضر می‌شدم ولی اندک زمانی نگذشته بود که آن شور و گرما به سردی گرایید و من کم‌کم به دانشجویی معمولی بدل شدم که تنها به حضور و غیاب اهمیت می‌داد. انگیزه حضور در بیشتر کلاس‌ها را نداشتم. به دانشکده می‌رفتم ولی اغلب به جای حضور در کلاس، در کتابخانه مشغول خواندن کتاب می‌شدم. فکر می‌کردم آنچه را می‌خواهم، در لابه‌لای کتاب‌ها بیشتر از کلاس می‌یابم. به جز معدودی کلاس‌ها، مانند کلاس‌های دکتر محمود منصور و مرحوم دکتر کاردان، از کلاس‌های دیگر کمتر توشه‌ای می‌اندوختم و در هر کلاسی که حاضر می‌شدم، در کنار ده‌ها نظریه که می‌شنیدم و می‌خواندم، کنایه‌ای هم به آموزش و پرورش ایران زده می‌شد. استادان می‌گفتند که در مدارس ما به نیازها و علایق بچه‌ها توجه نمی‌شود، کلاس در مدارس ما حافظه‌مدار است، و چنین و چنان. احساس خوبی نداشتم؛ به‌خصوص که در لابه‌لای صحبت‌های این استادان، مرتب از فلان نظریه پرداز نقل قول می‌شد و کلمات انگلیسی هم که اصطلاحات علمی نبودند، مکرر در مکرر بیان می‌گردید. سال دوم بود که با افکار ایوان ایلچ' آشنا شدم که مدرسه را تثبیت‌کننده نظام طبقاتی می‌دانست و خواهان ویران‌سازی نهاد مدرسه بود. او خواهان مرگ مدرسه بود.

در سال ۱۳۶۵ وارد دانشگاه تربیت‌معلم شدم. اکنون خود در کلاس تدریس می‌کردم و دانشجویانی که قرار بود معلم شوند، شنوای حرف‌های من بودند. ناگاه دیدم که من هم دارم به همان سبک و سیاق استادان خود، خرده‌گیری می‌کنم. پس از چندی به خود آمدم. تجربه پیشین معلمی در مدارس باعث شد که زود به خود بیایم و سعی کنم از محیط مدرسه‌های ایران فاصله بگیرم و کمتر عیب‌جویی کنم و بکوشم با معلمان، بیشتر نشست و برخاست داشته باشم.

نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ بود. موج رایانه و فناوری اطلاعات و ارتباطات و طرح‌های مختلف توسعه رایانه در آموزش و پرورش همه ارکان وزارت آموزش و پرورش را گرفته بود. من هم مدتی بود که در آن حوزه مطالعه می‌کردم. در هر کتابی که به زبان انگلیسی می‌خواندم، دو قطبی تعلیم و تربیت سنتی و مدرن تکرار می‌شد. مدرسه‌ای که رایانه به آن راه نیافته و مدرسه‌ای که پر از رایانه است؛ یکی نماد قدمت و عقب‌ماندگی بود و دیگری نماد پیشرفت و تعالی. جدول‌هایی کشیده می‌شد و این دو تعلیم و تربیت در تقابل با هم قرار می‌گرفتند: مدرسه‌ای که در آن معلم مرکز کلاس است و مدرسه‌ای که دانش‌آموز مرکز کلاس است؛ مدرسه‌ای که به سبک‌های یادگیری توجه نمی‌کند و مدرسه‌ای که اولویت آن با سبک‌های یادگیری



دانش‌آموزان است؛ مدرسه‌ای که سنتی است و عقب‌افتاده، و مدرسه‌ای که هوشمند است و متریقی. این بار ندای مرگ مدرسه را نمی‌شنیدم بلکه سخن از انقلاب در مدرسه بود. انقلاب در ارائه، انقلاب در محتوا و انقلاب در ساختار.

در این میان، عده‌ای وعده از بین رفتن معلم و جانشین شدن معلمان هوشمند را می‌دادند؛ مدرسه‌ای که علاوه بر تجهیزات هوشمند، معلم هوشمند هم دارد. کرزویل^۱ در سال ۱۹۹۹ پیش‌بینی کرده بود که در سال ۲۰۱۹ تعلیم و تربیت به سمت وسویی می‌رود که با معلمان شبیه‌سازی‌شده در مدرسه‌ها مواجه خواهیم بود و اکثر یادگیری‌ها به دست نرم‌افزارهای هوشمند صورت می‌گیرند که نقش معلم را بازی می‌کنند.

مدرسه هوشمند علامت پیشرفت و تحول مدرسه قلمداد شد. نوید این داده می‌شد که به زودی انقلاب در مدرسه رخ خواهد داد. سیل تجهیزات رایانه‌ای به سمت مدارس روان شد؛ غافل از اینکه به قول مایکل اپل^۲، جامعه‌شناس معروف آمریکایی، در پشت این شعارهای زیبا و فریبنده، مردان تجارت نشسته بودند تا کالاهای خود را در حجم انبوه به مدارس سرازیر کنند. نه کتاب از بین رفت و نه در مدرسه انقلابی رخ داد. مطالعات سازمان توسعه و همکاری اقتصادی نشان داد که برخلاف افسانه‌ای که تکرار می‌شود، اتفاقاً کشورهای در جهان دارای آموزش و پرورش برترند که در استفاده از رایانه و فناوری اطلاعات و ارتباطات حد اعتدال را نگه داشته‌اند و همچون مالزی و ترکیه، مدارس خود را با عنوان پرزرق و برق مدرسه هوشمند به انبارهای رایانه و وسایل جانبی آن بدل نکرده‌اند.

در دهه ۱۳۹۰ در پی تحولات فناوری اطلاعات و ارتباطات، شبکه‌های اجتماعی به میدان ارتباطات انسانی بدل شدند. تلفن هوشمند این ارتباطات را گسترده کرد. دیگر بار ندای مرگ مدرسه تکرار شد، مدرسه شبکه‌ای، مدرسه مجازی، مدرسه در خانه و عناوین دیگری که این بار به جد، درباره از بین رفتن مدرسه سخن می‌گویند. در این میان، کژکارگرهای مدرسه به مشتاقان فناوری در وعده نابودی مدرسه و جایگزین شدن آن با انواع دیگر آموزش بدون نیاز به نهاد مدرسه، یقین بیشتری بخشیده است، اما این سخنان که گاه با هیجان و شور هم بیان می‌شوند و گویندگان آن‌ها نقش پیامبران را ایفا می‌کنند و وعده پیشرفت و بهبود را می‌دهند، به تأمل و تدبیر نیاز دارند. در این شماره نشریه رشد مدرسه فردا این بحث را به میان کشیده‌ایم و مدرسه و برخی جایگزین‌های آن را بررسی کرده‌ایم.

* پی‌نوشت‌ها

1. Ivan Ilyich
2. Kurzweil
3. Michael W. Apple